



● خانه طوق در آورها

در مینودر با ذکر محل دقیق خانه «طوق در آورها» که همان منزل امام جمعه شهیدی است، نوشته شده: «ظاهر ا طوقی که در دوران صفویه در تکیه افشارهای قزوین بوده است، بطور موروثی یا اتفاقی به دست «حاج عبدالله افشار» می افتد و چون روزهای عاشورا طوق را از این خانه در می آورند به خانه طوق در آورها معروف شده بود. پس از فوت حاج عبدالله افشار تاکنون طوق در تصرف خاندان امام جمعه [شهیدی] است.» در جایی دیگر در مورد باور اهالی در مورد طوق نوشته: «این طوق نوک تیزه حضرت سید الشهدا (ع) است» و این طوق در آوردن آداب خاصی داشته است.



● مدرسه سردار

این بنا هم از موقوفات برادران سردار در ۱۲۳۱ قمری بوده و مدرسه‌ای با بنای زیبا است. در دوره‌ای به دلیل بی توجهی متروک شده و در ۱۳۳۵ در آن دبستانی دایر کرده اند. به نوشته مینودر در این مدرسه اثاثیه قیمتی و عتیقه زیادی بوده که بسیاری از آنها از بین رفته است.



● آب انبار سردار

از آثار مهم محله قملاق است که از جمله وفتیات دو برادر سردار در ۱۲۲۹ قمری بوده و به نوشته مینودر این آب انبار بزرگ سالی یک بار پر می شده و آب آن برای مصرف یک سال محلات قملاق و آخوند و مغلاوک جوابگو بوده است.



● درب منزل سابق قالیباف از پارکینگ فعلی امامزاده سلطان سید محمد (ع)



● به جای این پارک زمانی کوچه های تو در تو و بن بست محله بود

هر چند از نظر او حدود دقیق محلات قزوین در زمان‌های مختلف ثابت نبوده و در این باره توضیح می دهد: «در دوره‌های مختلف محدوده مکانی محلات متفاوت بوده است. زمانی که قزوین هنوز به عنوان یک بلده نبود و از چندین حوزه احتسابی تشکیل شده بود، محاسبان شهری محدوده‌هایی را برای برسی، نگهبانی و کنترل محله تعیین می کردند و این وسعت بسته به مقدرات آن‌ها در دوران مختلف تغییر می کرد.»

محمدعلی حضرتی ها همچنین می گوید: نام ریگزار، دقیقاً با وضعیت خاک‌شناسی منطقه هم تطبیق دارد؛ چرا که خاک سست‌تری نسبت به سایر مناطق شهر قزوین دارد.»

شاید علت ناشناخته بودنش آن است که قملاق محله نبوده، بلکه به ناحیه غربی شهر اطلاق می شد که به گفته حضرتی ها تا پیش از دوران صفویه گورستان ضلع غربی شهر و محوطه پیرامون امامزاده سلطان سید محمد (ع) بوده است. او توضیح می دهد: «به دلیل استقرار مجموعه سلطان سید محمد (ع) در همان دوره سلجوقی و سپس ایلخانی، این نواحی بیشتر به عنوان گورستان غربی قزوین شناخته شده بود تا اینکه در دوره صفوی بخش مسکونی و فضا‌های خالی آن پر می شود و شاهد استقرار مدارس متعدد مثل مدرسه ملاخیلیا هستیم.»

● اخباری‌های دو آتش

آن طور که در کتاب‌های تاریخی آمده، این محله در اواخر دوره صفوی بیشتر محل زندگی «اخباری‌ها» بوده است. به گفته حضرتی ها، اخباری‌ها عالمانی حدیث گرا بودند و براسا احادیث نسبت به تفاسیر قرآنی و برداشت‌های عقلانی برتری قائل بودند. او می گوید: «طبیعتاً اختلافاتی هم با محلاتی که اصولی‌ها در آن‌ها ساکن بودند، داشتند.» محلاتی مثل دیباغان که با قملاق مرز مشترک هم داشته است. این تاریخ‌پژوه توضیح می دهد: «در آن زمان علما باهم مناظره و مباحثه می کردند؛ اما عوام دچار دشمنی‌های عوامانه می شدند که عبور و مرور را در محلات همدیگر سخت تر می کرد. گاه اگر فردی به تنهایی از محله دیگری به این محل می آمد، ممکن بود نزاع و برخورد ایجاد شود.» او همچنین از برجسته ترین اخباری‌هایی که در دوره صفوی در قملاق حضور داشتند «ملاخیلیا» را نام می برد که مدرسه بزرگی را دایر کرده که علمای بزرگی در آن درس خواندند؛ علمایی مثل سالک قزوینی، واعظ قزوینی، آقا رضی قزوینی و حتی علمایی که از شهرهای دیگر برای درک محضر ملاخیلیا می آمدند، مثل ملا محسن فیض کاشانی. همچنین از تأسیس مدرسه به عنوان پایه‌ای برای شکل گیری محله در دوره صفوی یاد می کند و می گوید: «با تأسیس مدرسه و شکل گیری این قسمت، خاندان‌هایی هم به مرور در این محله ساکن شدند، مثل عزیزی، مجابی، افشار، وزیر و منشدار که در دوران قاجار ساکن شدند.»

خیابان کشی مثل بسیاری از محلات قدیمی، به این منطقه نیز دست اندازی کرد و بسیاری از آثارش را از بین برد، آن طوری که حضرتی ها می گوید پس از طرح توسعه خیابان انصاری به سمت غرب، محدوده آمعصوم که شامل بازارچه، مسجد و سرای آمعصوم بود، تخریب شدند و خانه‌های بزرگ، عیانی و فاخر که از نظر تزیینات برخی از آن‌ها بر خانه امینی‌ها حتی برتری داشتند و با برخی دیگر که بسا خانه امینی‌ها برابری می کردند، در این روند از بین رفتند و اثری از آن‌ها نمانده است.

و این تنها بخشی از میراث نابود شده‌ای است که توسعه بر آن دست یازید.



● روایتی محله‌ای که از زیر گورستان سرپو آورد

جزیره ناشناخته

«من با اینکه متولد همین جا هستم؛ اما تا به حال اسمی از قملاق نشنیده‌ام.» اینجا بر خلاف سایر محلات قدیمی، از کوچه‌های پیچ در پیچ خبری نیست، بخش وسیعی از محله فضای باز خاکی در جنوب خیابان انصاری غربی است. در هر گذری به جست و جوی قدیمی ترها می روم و هر بار تنها یک جواب تکراری می شنوم: «قملاک؟ قملاق؟ نشنیدم والا! آدرس کجا رو دادن به شما؟» با اینکه نام محله قملاق در کتاب‌های تاریخی هم رده به سایر محلات دوره قاجاری آمده و برای آن مساجد، مدارس، حمام، کاروانسرا، بازارچه، باغ و شش آب انبار نام برده شده؛ اما قملاق، پیش از دوران اوجش در صفویه، روزگاری قبرستان محدوده غربی شهر قزوین بوده است؛ اما گویی اهالی کنونی اش، مانند مردگانی که روزی در این منطقه آرام گرفتند و فراموش شدند، قملاق را به فراموشی سپرده اند و اکنون قملاق، یک نام ناشناخته است. می گویند دلیل آنکه محله، قملاق نام گرفت، آن است که نسبت به سایر محلات شهر، خاک سستی دارد؛ چون قملاق، در لغت یعنی ریگزار. البته پژوهش‌ها هم تأیید می کند که این منطقه از دوره سلجوقی به بعد با نام «ریگزار» به شهر قزوین اضافه شده و پس از صفویه با نام «قملاق» که معادل ترکی همان ریگزار است، شناخته شده است. با این همه قدمت و روایت و سند در موردش؛ اما در بین تمامی اهالی و کسبه خیابان انصاری غربی، رودخانه بازار، مولوی، شمال محله آخوند، خیابان تبریز، مغلاوک و دیبج؛ جایی که طبق مستندات تاریخی حدود تقریبی این محله است، هیچ فردی نبود که اسمی از قملاق شنیده باشد!

نقشه کلهر

«اینجا خانه‌های مردم بود. شهرداری از مردم خرید. می خواستند آپارتمان درست کنند؛ اما می بیند که هنوز هم خالی مانده. پر از خاک. حالا یک زمین قوتیال دارند می سازند و این پارک را هم چند وقت پیش درست کردند.»

مقابل درب مدرسه سردار، آب انبار قدیمی سردار است. این دو بنا از موقوفات برادران سردار است. یک اتاقک ترانس برق هم در این فضا هست و باقی فضای خالی است. سلطانی به اتاقک برق اشاره می کند و می گوید: «قدیم اولین شیر آب شهر در اینجا بود. اینجا اولین موتور آب قزوین را کار گذاشتند و کم کم استفاده از آب انبار کنار گذاشته شد.» او می گوید: «دستگاه‌های موتور آب هنوز هم زیر خاک هست؛ اما چون آب‌ها تصفیه نشده بود، آن را بستند و دستگاه‌ها ماند زیر خاک.» در مورد این شیر آب توضیح می دهد: «جلوی موتور آب یک حوضچه بزرگی بود که مردم از آن آب بر می داشتند و در جویی که از این موتور در مقابل مدرسه سردار روانه می شد، لباس می شستند و باقی آب هم می رفت برای مصارف کشاورزی.» جوی آبی که سلطانی آن را روایت می کند، در مقابل مغازه‌های ضلع شمالی مدرسه سردار روان بوده؛ مغازه‌هایی که الان متعلق به اداره اوقاف است. به گفته او «قبلاً در این مغازه‌ها تنورسازی، قهوه‌خانه، نجاری، دواخانه، دو خوار و بارفروشی و... هم بود.» هر چند حالا مغازه ها تقریباً رونقی ندارند و چندتایی شان هم خالی هستند.

● کوچه‌های آشتی کنان؛ مامن یک تبعیدی

سلطانی که ۴۰ سال است انواع تعمیرات و جوشکاری در امامزاده را به طور افتخاری انجام می دهد، می گوید: «همین جا که الان پارک شده، آب انبار کوچه بزدی‌ها بود که یک کوچه بن بست و دالان دار بود. همه اینجا

● باغ شازده، از شازدگی درآمد آن طور که حضرتی ها می گوید آستان «سلطان سید محمد (ع)» مرکز نقل قملاق است.

به محدوده این بنا می روم و در ابتدای خیابان تبریز جنوبی سر کوچه پارکی که از مجاور دیوار پشلی «مدرسه سردار» می رسد به حرم سلطان سید محمد (ع)، برخی اهالی قدیمی را می بینم. قاسم محمدی که سر این گذر نشسته و از پستانی کاران قدیمی است، ۸۵ سال سن دارد؛ اما اسمی از قملاق نشنیده است و محدوده را خیابان تبریز می داند. با وجود این از آن سال‌های دور خاطراتی دارد. او می گوید: «به جای همین کوچه‌ای که از سمت غرب به امامزاده سلطان سید محمد (ع) راه دارد، تا کوچه جنوبی یک حصار بود و در گوشه حصار، یک درب چوبی بود که به امامزاده باز می شد. به حصار می گفتم «باغ شازده»؛ باغ بزرگی که درخت داشت و در آن سبزی کاری می کردند، گوشه آن یک حمام قدیمی بود که ما ستون‌های باقی مانده از مغریه‌های آن را دیده بودیم.»

او که تمام این سال‌ها در همین محله ساکن بوده، در مورد «باغ این طور می گوید: «خاکسترهای آن حصار قدیمی را روی هم جمع کرده بودند گوشه باغ و مثل یک کوه شده بود و ما در عالم بچگی از پشت‌بام همین مسجد سردار، از ارتفاع حدود ۶ متری می پریدیم روی خاکسترهایی که مثل یک کوه بود.» اسماعیل احمدی ۸۲ ساله از ساکنان کوچه سلطان سید محمد (ع) هم می گوید که قملاق را نمی شناسد؛ اما تبریز را خیابان می داند. او که هنوز هم منزلش در این کوچه است و از اولین خریداران باغ شازده بوده، از تقسیم بندی باغ این طوری می گوید: «باغ شازده را قواره قواره کردند و ما هم یک زمین ۱۲۰ متری را به قسمت ۷۲ هزار تومان خریدیم و ساختمان درست کردیم. از آن موقع هم همین جا ساکن هستیم.» هنوز جمله پیرمرد تمام نشده که پیرمرد کناری اش، به ساختمان دو طبقه‌ای، وروبری مسجد سردار در کوچه تبریز اشاره می کند و می گوید: «اینجا قهوه‌خانه بود. مردها می رفتند قلیان و تریاک می کشیدند و گپ می زدند.»

مهدی آقا کاشی ۷۷ ساله، مدرسه‌ای کمی جنوب تر از قهوه‌خانه را نشان می دهد و می گوید: «اینجا یک حصار بود. هیچ چیزی نبود. تنها یک درخت توت داشت. ما بچه که بودیم، اینجا بازی می کردیم. این محل شیخ نشین بود. همه شیخ‌ها فوت کردند. بچه‌هایشان هم کوچ کردند و رفتند. خانه‌هایشان ماند و در زمانی که می خواستند محله را به قول خودشان جدید کنند، خانه‌ها از گز رفتند.»

● موتورهای آبی که دفن شدند

مهدی سلطانی، از قدیمی ترین اهالی محله که نسل در نسل اینجا زندگی کرده است، ۶۲ سال سن دارد. او هم که خودش را از اهالی مغلاوک می داند، جواب تکراری می دهد: «قملاق؟ من نشنیدم. من بچه اینجا؛ اما اسم قملاق را تا حالا نشنیدم.» این ساکن قدیمی در مورد فضای خالی مقابل آب انبار سردار و جنوب خیابان انصاری غربی می گوید:



● گذر سردار؛ اولین موتور آب قزوین به جای ساختمان ترانس برق فعلی جا گذاشته شده بود



● ابتدای تبریز جنوبی؛ در مکان آن ساختمان دوطبقه در گذشته قهوه خانه بوده است